دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

**سرشناسه:** رحیمیان، علیرضا، ۱۳۲۵ -
**عنوان و نام پدیدآور:** روایت علی‌رضا رحیمیان از: معلم راهنما در مکتب تربیتی دو استاد/ گفت‌وگوکنندگان سیدعبدالحمید ابطحی ...[و دیگران].
**مشخصات نشر:** تهران: نشر بهشت، ۱۳۹۵.
**مشخصات ظاهری:** ۳۰۲ ص.
**فروست:** تجربه‌نگاری مدارس اسلامی. مجموعه مدیران.
**شابک:** ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۸۷-۳۵-۶
**وضعیت فهرست نویسی:** فیپا
**یادداشت:** گفت‌وگوکنندگان سیّدعبدالحمید ابطحی، محمّدحسین معینی، محسن نوری و محمّد ضیائی‌مؤیّد.
**موضوع:** کرباسچیان، علی‌اصغر، ۱۲۹۳ - ۱۳۸۲.-- دیدگاه درباره اسلام و آموزش و پرورش
**موضوع:** Karbaschiyan, Ali Asghar -- Views on Islamic education
**موضوع:** روزبه، رضا، ۱۳۰۰ - ۱۳۵۲.
**موضوع:** اسلام و آموزش و پرورش
**موضوع:** Islamic education
**موضوع:** مجتهدان و علما -- ایران
**موضوع:** Ulama -- Iran
**موضوع:** معلمان -- ایران -- خاطرات
**موضوع:** Teachers -- Iran -- Diaries
**شناسه افزوده:** ابطحی، سیّدعبدالحمید، مصاحبه‌گر
**رده بندی کنگره:** BP۲۳۰ / ۱۸ / ر۲۸۹ ۱۳۹۵
**رده بندی دیویی:** ۲۹۷ / ۴۸۳۷
**شماره کتابشناسی ملی:** ۴۳۵۵۵۶۴

فروشگاه تخصصی کتب دینی

---

**عنوان:** روایت علی‌رضا رحیمیان از «معلّم‌راهنما» در مکتب تربیتی دو استاد
**گفت‌وگوکنندگان:** سیّد عبدالحمید ابطحی، محمّدحسین معینی، محسن نوری و محمّد ضیائی‌مؤیّد
**تدوین:** محسن صنایع‌پسند
**ویرایش:** سیّد علی رضوی، محمّد هنرمندی، محمّد روحانی
**طرح جلد:** نوید اسدی
**صفحه‌آرا:** محمّد روحانی
**ناشر:** بهشت
**نوبت و تاریخ انتشار:** چاپ دوم، ۱۳۹۹
**شمارگان:** ۱۰۰۰ جلد

---

**مؤسسه‌ی متن**
تلفن: ۲۲۲۲۶۱۵۰- ۲۲۲۵۸۱۵۴
Website: www.mmtn.ir Email: info@mmtn.ir

روایت علی‌رضا رحیمیان از

# معلم راهنما

در مکتب تربیتی دو استاد

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

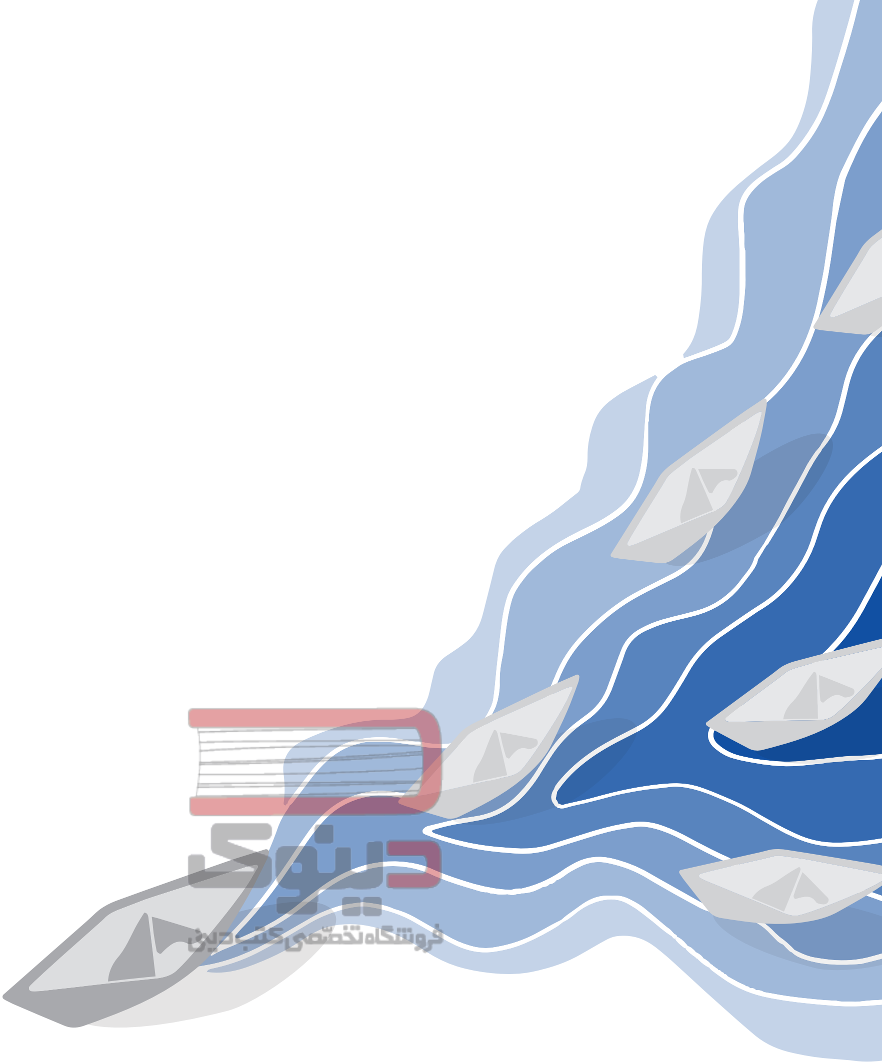

دینوک
فروشگاه تخصصی کتاب دین

نگران‌ام که اگر صرفاً به مدرسه‌داری بپردازیم، کم‌کم در پیچ‌وخم آن گم شویم و هدف اصلی را فراموش کنیم. کارهای دیگر نباید روی جوهر معلّم‌راهنمایی سایه بیندازد. توجّه داشته باشیم که معلّم‌راهنمایی چیزی بود ورای مدرسه‌داری.

مرحوم حاج شیخ علی اصغر کرباسچیان (علّامه)
و استاد رضا روزبه

نوشتار حاضر، حاصل پنج جلسه گفت‌وگو با آقای دکتر علی‌رضا رحیمیان در موضوع «معلّم‌راهنما» است. دو پیش‌کسوت و استاد تعلیم و تربیت در مدارس نوین دینی یعنی استاد رضا روزبه و علّامه کرباسچیان برای نخستین بار از این ترکیب استفاده کردند. از آن جا که معلّم‌راهنما با عناوین دیگری از قبیل سرپرست پایه، پدر دوره، مسئول تربیت و امثال آن‌ها هم‌پوشانی دارد، نگاهی به گذشته، مراحل شکل‌گیری و تحوّلات تاریخی نقش «معلّم راهنما»، به اجرای درست و حرفه‌ای این نقش در مدارس امروز کمک خواهد کرد.

# فهرست


سخن متن ۸

مقدّمه ۱۲

آشنایی با مرحوم استاد علّامه کرباسچیان ۱۷

آشنایی با مرحوم استاد رضا روزبه ۲۹

۱ • چارچوب تربیت دینی در نظام مدرسه ۳۹

۲ • جوهر معلّم‌راهنمایی و ویژگی‌های آن ۸۹

۳ • دیگرویژگی‌های معلّم‌راهنما ۱۳۷

۴ • نظام معلّم‌راهنمایی در چارچوب مدرسه ۱۸۱

۵ • توجّه به جوهر معلّم‌راهنمایی در چارچوب نظام مدرسه ۲۱۵

۶ • پیوست اوّل: معلّم‌راهنمایی از منظر علامّه کرباسچیان ۲۴۳

۷ • پیوست دوم: طرح تربیتی استاد رضا روزبه ۲۵۵

۸ • پیوست سوم: آشنایی با راوی ۲۷۳

۹ • پیوست چهارم: تصاویر ۲۸۳

متن در مسیر نشر ۲۹۵


دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

# سخن متن

هسته‌ی مرکزی و نقش محوری در مدارس دینی نوین، نوعی تأثیرگذاری پایدار تربیتی است که از راه مربّیگری (و نه معلّمیِ صِرف) حاصل می‌شود. این‌وظیفه‌ی حسّاس را معلّمْ‌راهنما بر عهده دارد. معلّمان راهنما در مدرسه، بر اسب حکم‌رانی سوار نیستند؛ بلکه در پیاده راه رفتن و مصاحبت با دانش‌آموزان و در هم‌کاری صمیمانه با سایر معلّمان و کارکنان، ظرفیّت‌های بالقوّه‌ی منابع انسانی حاضر در مدرسه را کشف و آشکار می‌کنند.

آنان با تمرکز بر روند تغییرات وضعیّت درسی و تربیتی یک‌یک دانش‌آموزان، همه‌جانبه‌نگری در ارزیابی‌ها، انعطاف‌پذیری در فراز و نشیب روابط، تعهّد نسبت به ادای وظیفه‌ی الاهی، صبوری در پیمودن مراحل تدریجی تربیت، خوش‌بینی و امید به فضل خدا در راهنمایی بندگانش به‌سوی کمال... این‌نقش خطیر را ایفا می‌کنند. معلّم‌راهنما، فضای تربیت را به‌گونه‌ای راهبری می‌کند که به جز دانش‌آموزان، معلّمان و خانواده‌ها نیز شاهد تأثیرات مدرسه در تغییر تدریجی فرهنگ و ارتباطات خود باشند.

از خلال گفت‌وگوهای این‌کتاب، برمی‌آید که پیمودن راه معلّم‌راهنمایی مستلزم نهادینه‌شدن روشی در مواجهه با موضوعات است که نشان از تعهّد درونی معلّم‌راهنما می‌دهد. التزام و تقیّد به امر دین، التزام حدّاکثری به اوّلیّات و انتخاب‌های واقع‌بینانه بر طبق مقدورات، سه‌گانه‌ای را تشکیل می‌دهد که جوهر معلّم‌راهنمایی را در روش تبیین می‌کند.

هم‌زمان با اقدام به مدرسه‌داری و گسترش کار مدرسه، نیاز به ساختار سازمانی برای تقسیم وظایف و اجرای هماهنگ آن‌ها به‌وجود آمده است. در الگوی تربیتْ‌محور، روح حاکم تربیتی در کالبَد و ساختار مدرسه جریان دارد و اشخاص منفردی در پست‌های سازمانی مدرسه جا نگرفته‌اند. در هر اتّفاقی که می‌افتد، تعداد قابل توجّهی از عوامل رسمی و صاحب‌نظران غیررسمی، دانش و اطّلاعات را با هم مبادله می‌کنند؛ ایده‌های جدید را در معرض نظر یک‌دیگر قرار می‌دهند؛ در تصمیم‌گیری‌ها متعهّدانه مشارکت می‌کنند... و تجربه‌های ارزشمند مدرسه را به یک‌دیگر منتقل می‌سازند. معلّم‌راهنما در همه‌ی این‌تعاملات در محیط سیّال مدرسه، نقشی محوری بر عهده دارد.

برای ایفای این‌نقش محوری، سرمایه‌ها و دارایی‌های زیر به کار معلّم‌راهنمایی روح می‌دمد واجزای متنوّع وظایف کاری او را یک‌پارچه و معنادار می‌سازد:

۱. معرفت و بصیرت نسبت به حق؛

۲. وارستگی از دنیا؛

۳. ترک خود و مهار نفسانیّت؛

۴. توانایی در برقراری ارتباطات تأثیرگذار؛

۵. ورود به عرصه‌ی تربیت با هدف ایجاد تغییر؛

۶. مقبولیّت در میان دانش‌آموزان؛

۷. دانش تخصّصی، علاوه بر دانش تربیتی.

در این میان، اهمّیّت ویژه و بنیادی بودن سه‌سرمایه‌ی نخستین، ناگفته پیداست.

در مدرسه‌ای با این‌تعریف، از تکرار ملال‌آور روز و هفته و ماه... خبری نیست؛ بلکه تکاپو و تلاش همه‌جانبه‌ی مجموعه‌ی مربّیان و دانش‌آموزان برای رسیدن به هدف‌هایی است که نو به نو تعریف می‌شوند. معلّم‌راهنما این‌جریان حیات‌بخش و انسان‌ساز را از طریق تصمیم‌گیری در مجموعه‌ای از عوامل دانشی و تجربی و اجرایی مرتبط، پیش می‌برد و فعّالیّت‌های دانش‌آموزان و معلّمان را برای رسیدن به آن‌اهداف، راهبری و هماهنگ می‌کند.

این‌همه با «ابلاغ‌کردن» و «دستوردادن» حاصل نمی‌شود؛ بلکه نتیجه‌ی رفتار الگوساز مربّیانی است که قبل از ساختن دیگران، به خودسازی اهتمام دارند و چنان‌اند که بودنشان، قطب‌نمای راه و هدف زندگی دیگران شده است. آنان در عین چنین‌ره‌یافتگی، انسان‌شناس‌اند و راه حرکت‌دادن و رشد آدمی را می‌دانند و از اقتضائات و فضای تحصیل و تدریس و از ابزارهای ایجاد انگیزش و برنامه‌های آموزش و یادگیری... به‌نحو هنرمندانه‌ای بهره می‌برند تا در پیمودن گام به گام مسیر معرفت و عبودیّت، اعتماد هم‌راهان به هم‌گامی با معلّم‌راهنما بیش‌تر جلب شود.

فروشگاه تخصصی کتب دینی

مدرسه‌ای که می‌خواهد جوهر معلّم‌راهنمایی و تأثیرگذاری پایدار تربیتی را در درون بپرورد، افراد واجد این‌جوهر را شناسایی و جذب می‌کند؛ به‌عنوان معلّم یا در جایگاه‌های دیگر مدرسه از وجود او بهره می‌برد و دانش‌آموزان را به‌صورت هدفمند به‌سوی او ارجاع می‌دهد و نهایتاً نهاد هماهنگ‌کننده‌ای، تلاش معلّمان راهنما و مجموعه‌ی عوامل تربیتی را برای ایجاد هم‌گرایی تربیتی، هم‌سو و هم‌جهت می‌کند.

مؤسّسه‌ی متن در کنار مجموعه‌هایی که به تبیین وظایف و کارکردها و شؤون معلّم‌راهنمایی می‌پردازد، لازم دیده است که به حقیقت و جوهر معلّم‌راهنمایی نگاهی عمیق‌ترداشته باشد؛ چرا که اجرای درست و حرفه‌ای «معلّم‌راهنمایی» هنگامی محقّق می‌شود که در نگاهی به گذشته، مراحل شکل‌گیری و تحوّلات تاریخی آن را درست بشناسیم.

پنج‌جلسه مصاحبه با آقای دکتر علی‌رضا رحیمیان این‌فرصت مغتنم را برای فهمیدن حقیقت و جوهر معلّم‌راهنمایی در مدارس دینی نوین، فراهم می‌آورَد؛ نشست‌هایی که پرسشگری آن با محوریّت آقای سیّد عبدالحمید ابطحی و حضور و هم‌راهی آقایان: محمّدحسین معینی، محسن نوری و محمّد ضیائی‌مؤیّد انجام شده است. ضمن این‌که از نظرات سازنده‌ی جناب آقایان اکبر خواجه‌پیری و محمّدرضا اویسی نیز در بهسازی متن استفاده شده است.

هم‌چنین جا دارد از همه‌ی عزیزانی که در تهیّه و آماده‌سازی این مجموعه به‌نحوی مشارکت داشته‌اند و نامشان در شناس‌نامه‌ی کتاب ذکر نشده، تشکّر شود؛ جناب آقایان (به ترتیب الفبا):

- علی ایزدی؛
- سیّد علی‌نقی خسروی حسینی؛
- سعید رحیمیان؛
- محمّد رحیمیان؛

- علی‌رضا عبّاسیان؛
- مهدی فرّخی؛
- علی‌رضا منفردکیا؛
- وحید مهران؛
- ... و دیگرعزیزانی که ما را یاری کردند.

مؤسسه مطالعات تعالی انسان

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

# مقدّمه

جهان ز تیرگی شب بشوی چون خورشید
اگر به چشمه‌ی نوشینِ بامداد رسی
سواد خیمه‌ی جانان جمال کعبه‌ی ماست
سلام ما برسان، گر بر آن سواد رسی
به گَرد او نرسی؛ جز به هم‌عِنانیِ دل
اگر چه -جان من- از چابکی، به باد رسی
بهشتِ گم‌شده‌ی آرزو، توانی یافت
اگر به صحبت رندان پاک‌زاد رسی
ورای مدرسه -ای شیخ- درسِ حالْ آموز
بر آن مباش که تنها به اجتهاد رسی

**«در زیر آسمان، هیچ کاری به عظمت انسان‌سازی نیست.»**

هنوز طنین آوای آن پیر جوان‌بخت[1] که شبی از خویش برون آمد[2] و خواب آشفته‌ی ما را بر هم زد... از دالان روزگار، به گوش می‌رسد؛ همو که شش‌دهه قبل، بستر عافیت به کنجی افکند و مردانه پای به میدان گذاشت تا نونهالان این دیار خزان‌زده را به زیر پر و بال بگیرد و آنان را راه و رسم بهاری‌شدن بیاموزد. **مرحوم مغفور حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان**[3] را می‌گوییم که به همراه یار دیرین خود، فقید سعید **استاد رضا روزبه**[4]، حقیقتاً طرحی نو درانداختند و با بنیان‌نهادن

---

۱. چنان پر شد فضای سینه از دوست / که فکر خویش گم شد از ضمیرم
قدح پر کن که من در دولت عشق / جوان‌بخت جهانم؛ گرچه پیرم

۲. شهر خالی‌ست ز عشاق؛ بود کز طرفی / مردی از خویش برون آید و کاری بکند؟!

۳. مرحوم حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان مشهور به علّامه (۱۲۹۳-۱۳۸۲) که در ادامه، شرح حال او خواهد آمد.

۴. مرحوم استاد رضا روزبه (۱۳۰۰-۱۳۵۲) که در ادامه، شرح حال او خواهد آمد.

تعلیم و تربیت نوین دینی، گل برافشاندند؛[1] آن‌سان که اینک، شمیم عطر آن در جای‌جای این مرز و بوم... پراکنده است و جلوه‌ی رنگ آن، چشم‌های رو به آسمان را آکنده.

امروز، ما خوشه‌چین خَرمنِ انبوهِ دانش و بینش و تجربه‌ای هستیم که در عرصه‌ی تربیت دینی، از آنان به یادگار مانده است... تا خود چه‌قدر همّت کنیم و از این‌اقیانوس، چنددامن مرواریدهای ارزشمند گرد آوریم! در این میان، یکی از گران‌سنگ‌ترین گوهرهایی که می‌توان یاد کرد، **نظام معلّمْ‌راهنمایی در مدرسه‌داری نوین** و نقش بی‌بدیل آن در تربیت به‌طور عامّ و در تربیت دینی به شکل خاص است.

نخستین‌بار، آن‌دو بزرگ، خود ردای معلّم‌راهنمایی بر تن کردند و در مسیر نارفته پای نهادند تا جمع کوچک دانش‌آموزان را شمع روشنی شوند و آن‌هنگام که شمار بچّه‌ها رو به فزونی نهاد و دیگر نمی‌شد با یکایک آنان انس گرفت، با دستیاری دیگران، به‌تدریج... این‌روش را به نظام تبدیل کردند؛ البتّه این‌یاران در طول همین‌سالیان، می‌آموختند که برای این‌جایگاه، چگونه باید خود را آراست و از چه کژی‌هایی پیراست. این‌گونه بود که جوهر معلّمْ‌راهنمایی به‌آرامی شکل گرفت و این‌بنیان ماندگار، بنا نهاده شد.

در این‌مجموعه، با یکی از پیشروان راه به گفت‌وگو نشسته‌ایم که در همان‌سال‌ها -پس از آن‌که در مکتب نیک‌فرجام علّامه‌ی علوی و روزبه محمّدی... بسیار آموخت- در جامه‌ی معلّمی به مدرسه بازگشت تا هم‌چنان شیوه‌ی شهرآشوبی را زنده نگاه‌دارد.[2]

---

۱. بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم      فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

۲. رسم عاشق‌کُشی و شیوه‌ی شهرآشوبی      جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود

آقای دکتر **علی‌رضا رحیمیان** از فارغ‌التّحصیلان دوره‌ی ششم دبیرستان علوی[1] است که از سال ۱۳۵۱ تاکنون، در فضای علوی زیسته و به تربیت فرزندان این‌آب و خاک، اهتمام داشته است.

در این گفت‌وگوی پنج‌جلسه‌ای -که در قالب مصاحبه و با حضور هم‌کاران مؤسّسه‌ی متن، با آقای دکتر رحیمیان صورت گرفته است- تلاش شد تا ابتدا، نوع نگاه مرحوم آقای علّامه به تربیت دینی در قالب مدرسه تبیین و نحوه‌ی جریان‌یافتن آن‌تربیت از طریق نظام معلّم‌راهنمایی تشریح گردد. ابداع روش تربیت دینی از طریق این‌نظام را می‌توان یکی از شاه‌کارهای آن‌فقید عزیز دانست[2] که ضروری است در این‌روزگار، آن را بازخوانی کنیم؛ چرا که هم در مدارس موجود و داعیه‌دار تربیت دینی و هم در مدارسی که با همین‌دغدغه تأسیس می‌شوند، الگوی معلّم‌راهنمایی به‌عنوان یک پیش‌فرض پذیرفته شده است.

بنابراین، به‌منظور پرهیز از حفظ قالب و استحاله‌ی محتوا -که آفت این‌روزگار است- باید مواردی را که اساس نظام معلّم‌راهنمایی (به‌عنوان بستر تربیت دینی در مدرسه) است، بررسی کنیم. به‌عبارت دیگر، می‌خواهیم ویژگی‌های اصلی ایجابی و سلبی یک‌معلّم‌راهنما (بایدها و نبایدها) را برشمریم که جریان تربیت دینی را به سرمنزل مقصود می‌رسانند. هدف از این‌مصاحبه، بیان این‌ویژگی‌هاست که آن را جوهر معلّم‌راهنمایی نام نهاده‌ایم.

---

۱. دبیرستان علوی در سال ۱۳۳۵ش به همّت مرحوم علّامه کرباسچیان و با حمایت مرحوم آقای حاج مقدّس و کمک جمعی از بازاریان متدیّن، تأسیس شد. نگاهی نو به تعلیم و تربیت دینی در کنار پرورش علمی، به‌سرعت این‌مدرسه را از مدارس دیگر ممتاز و اعتماد قشر متدیّن جامعه را جلب کرد. در سال‌های بعد، دبستان و راهنمایی نیز به آن افزوده شد. این‌مجتمع فرهنگی در طیّ حدود شش‌دهه فعّالیّت، تحصیل‌کردگان دین‌مدار و تأثیرگذار فراوانی را به این‌مرز و بوم اهدا کرده است.

۲. یکی‌دیگر از این‌موارد، روش اداره‌ی مدرسه از طریق نظام شورایی است که در نوشتاری دیگر، به آن خواهیم پرداخت.

روشن است که شؤون و وظایف معلّم‌راهنما بسیارفراتر از این‌موارد است و بیان آن‌ها به مجموعه‌ی جداگانه‌ای نیاز دارد که در این‌گفت‌وشنود به آن نپرداخته‌ایم.

در نشست پایانی، جایگاه نظام معلّم‌راهنمایی در چارچوب مدرسه تشریح شده که بیش‌تر ناظر به وضعیّت کنونی است و در آن، برخی راه‌حل‌های گره‌گشای مشکلات فعلی مدارس، ارائه شده است.

در جای‌جای بحث، بیان شیوا و شیرین آقای دکتر رحیمیان -که با خاطرات متعدّد و متنوّعی از تحصیل و تدریس در دبیرستان علویِ دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ شمسی هم‌راه است- ضمن آن‌که همان‌فضا را در یاد ما زنده می‌کند، به کمک تبیین مطالب آمده است.[۱] گاهی هم به اقتضای مصاحبه، گفت‌وگوهای حاشیه‌ای در کنار مطالب اصلی مطرح شدند که فهم عمیق‌تر و دقیق‌تری به‌دست می‌دهند و به همین‌دلیل حذف نشده‌اند.

به‌عنوان آخرین‌نکته، از تمامی عزیزانی که در وادی تربیت دینی و خصوصاً در حوزه‌ی مدرسه‌ای آن گام برمی‌دارند -و در این‌نوشتار، آنان را مخاطبان اصلی خود فرض کرده‌ایم- یاری می‌طلبیم تا نظرات ارزنده‌ی خویش را از هم‌کارانشان در **مؤسّسه‌ی مطالعات تعالی نسل (متن)** دریغ ندارند و برغنای مطالب بیفزایند.[۲]

**ز مشکلات طریقت، عِنان متاب؛ ای دل**
**که مــرد راه نیندیشد از نشیب و فــراز...**

---

۱. در گفت‌وگو با دیگرافرادی که آقای علّامه را درک کرده و با مشی تربیتی آن‌بزرگوار آشنایی داشته‌اند، می‌توان مشابه خاطرات مطرح‌شده در این‌مصاحبه را ملاحظه کرد. در این‌زمینه، به پایگاه رسمی مرکز تدوین و نشر آثار علّامه کرباسچیان به نشانی allamekarbaschian.com مراجعه فرمایید.

۲. نشانی رایانامه‌ی مؤسّسه: info@mmtn.ir



دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

# معلّم راهنما

آشنایی با مرحوم استاد
علّامه کرباسچیان

دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

## آشنایی با مرحوم استاد علّامه کرباسچیان

خانواده

استاد حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان (مشهور به علّامه) در سال ۱۲۹۳ شمسی در شهر تهران و در خانواده‌ای پاک‌نهاد و اهل تقوا متولّد شد. پدرش ارادت خاصّی به حضرت علی‌اصغر علیه‌السلام داشت و گاهی هنگام شنیدن روضه‌ی ایشان، بی‌هوش می‌شد و به همین‌دلیل نام او را «علی‌اصغر» گذاشت. پدربزرگ او، حاج محمّدحسین کرباسچی، در بازار، کرباس می‌فروخت. نقل شده که یک‌بار برای خرید ۱۰۰ تومان کرباس -در زمانی که قیمت یک خانه‌ی عالی ۱۰۰ تومان بود- به او مراجعه کرده بودند و پاسخ داده بود: نه... ظهر شده و من باید به نماز بروم! زهد و ساده‌زیستی او در کنار نشاط و قدرت روحی و توجّه به تهجّد، شرایط را برای پرورش عالمی عامل و وارسته مهیّا می‌کرد.

وی تحصیلاتِ نخستین خود را در مکتب‌خانه‌های قدیم گذراند که سطح علمی بالایی هم داشت. در هشت‌سالگی، به مسجد کوچک محلّه (در



فروشگاه تخصصی کتب دینی

تحصیلات مکتب‌خانه‌ای و دینی

بازار آهنگرها) می‌رفت و آن‌جا را مرتّب می‌کرد و نماز می‌خواند. در ۱۰ سالگی، روحیّه‌ای در او پدید آمد که بچّه‌های محل را به راه دین بیاورد؛ آن‌ها را جمع می‌کرد و به منزل می‌آورد و نماز یادشان می‌داد و جایزه‌هایی هم برایشان در نظر می‌گرفت! به‌دلیل تمایل والدین به این‌که وی مروّج دین و منبری شود، از ۱۵ سالگی به مدرسه‌ی مروی رفت و مشغول خواندن دروس طلبگی شد و با پوشیدن لباس اهل علم، منبر رفتن را آغاز کرد. در حدود ۲۰ سالگی و به‌مدّت چهارسال، خدمت مرحوم شیخ آقابزرگ ساوجی رسید که از بزرگان علمای تهران بود و علاوه بر جنبه‌ی قوی علمی، بسیار وارسته بود و وقتی فوت شد، تمام دارایی‌اش ۲۴۰ ریال کتاب بود! این در حالی است که شخصی ۱۰۰۰ تومان نزد ایشان آورده بود و بدون این‌که ریالی برای خود بردارد، همه

دینوک
فروشگاه تخصصی کتاب دینی

را بین فقرا تقسیم کرده بود. انصافاً چنین‌روحیّه‌هایی قادر به تربیت دینی افراد می‌شد و مرحوم علّامه از هم‌راهیِ چنین‌بزرگانی بهره‌مند بود. استادِ دیگر ایشان، مرحوم سیّد رضا دربندی (از شاگردان آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری[1] و شیخ آقابزرگ ساوجی) بود که منبر رفتن را ترک کرده و به‌جای آن، به تربیت یکایک جوان‌های جامعه پرداخته بود. اعتقاد ایشان این بود که تبلیغاتِ دسته‌جمعی کم‌نتیجه است و باید روحیّات خاصّ تک‌تک افراد را شناخت و بر همان‌اساس، آنان را تربیت کرد. آقای علّامه در طول ۱۵ سالی که با مرحوم دربندی مأنوس بود، همین‌روحیّه را از ایشان گرفت و با وجود آن‌که بیانی قوی داشت، منبر رفتن را ترک کرد.

او در سال ۱۳۲۲ در حالی که زندگی بسیار ساده‌ای داشت، ازدواج کرد. وصلت با خانواده‌ای متدیّن و اصیل و بهره‌مندی از همسری هم‌راه، شرایطی را فراهم کرد که مسیر پرفرازونشیب آن‌بزرگ‌مرد را هموار و تحمّل سختی‌ها را آسان ساخت.

وی پس از عیادت از مرحوم آیت‌الله بروجردی[2] در بیمارستان فیروزآبادی

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری‌یزدی (۱۲۳۸-۱۳۱۵) تحصیلات مقدّماتی خود را در عَقدا، اردکان و سپس یزد گذراند. در ۱۸ سالگی به کربلا رفت و پس از چندسال تحصیل در آن‌شهر، به حوزه‌ی سامرّا رفت و از شاگردان آیت‌الله سیّد محمّدحسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی، آیت‌الله سیّد محمّد فشارکی و شیخ فضل‌الله نوری شد. وی پس از ۱۲ سال سکونت در سامرّا، به نجف و از آن‌جا به کربلا رفت و به تدریس فقه و اصول و پاسخ‌گویی به مسائل دینی مردم پرداخت. در سال ۱۲۹۳، به اراک آمد و به‌مدّت هشت‌سال، به تدریس در حوزه‌ی این‌شهر پرداخت. پس از آن، به قم رفت و حوزه‌ی آن‌شهر را احیا کرد. بسیاری از مراجع تقلید و علما در شمار شاگردان او هستند.

۲. مرحوم آیت‌الله حاج سیّد حسین طباطبایی‌بروجردی (۱۲۵۴-۱۳۴۰) از فقیهان و مجتهدان برجسته و بی‌نظیر معاصر شیعه که ۱۷ سال زعیم حوزه‌ی علمیّه‌ی قم و ۱۵ سال برجسته‌ترین‌مرجع تقلید شیعیان جهان بود. وی پس از سال‌ها تحصیل نزد استادانی هم‌چون مرحوم آخوند خراسانی، آیت‌الله سیّد محمّدکاظم یزدی، حاج شیخ مرتضی طالقانی و شیخ‌الشریعه‌ی اصفهانی در نجف، به زادگاه خود

شهرری، مجذوب عظمت و نورانیّت ایشان شد؛ به‌گونه‌ای که با رفع کسالت و مراجعتشان به قم، آقای علّامه نیز راهیِ قم شد. به‌مدّت ۱۱ سال، محضر آن‌مرجع عالی‌قدر را درک کرد و به مرتبه‌ی اجتهاد رسید. همین‌حشرونشر، مقدّمات تحوّل روحی و تغییر مسیر زندگی او را فراهم کرد. در همین‌دوران، روایاتی در حضور مرحوم آقای بروجردی مورد بحث قرار می‌گرفت که اثر زیادی بر رویکرد و نحوه‌ی سلوک حاج‌شیخ علی‌اصغر گذاشت؛ از جمله این‌روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می‌فرمایند: «خداوند از نادانان پیمان نگرفت که بیاموزند، مگرآن‌که [پیش از آن] از دانایان پیمان گرفت که آموزش دهند»[۱] و دیگر، جمله‌ای که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای تبلیغ دین به یمن فرستادند، به ایشان فرمودند: «سوگند به آفریدگار، اگر خداوند یک‌نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو از آن‌چه خورشید بر آن طلوع و غروب کرده، بهتر است.[۲]

ایشان در شهر قم، در درس‌های مرحوم علّامه سیّد محمّدحسین طباطبایی[۳] وبرخی دیگرازاستادان مبرّزنیزشرکت می‌کردوبه‌دلیل قدرت علمی

---

بروجرد بازگشت و ۳۰ سال در آن‌جا به تدریس و تربیت جامعه پرداخت. پس از آن، به قم آمد و پس از رحلت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری‌یزدی در سال ۱۳۱۵، در رأس استادان بزرگ حوزه‌ی قم قرار گرفت.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۸: «ماأَخَذَ اللهُ عَلَی أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ یَتَعَلَّموا حَتّی أَخَذَ عَلَی أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ یُعَلِّموا.»

۲. الکافی ۵: ۲۸، ح ۴: «وَایْمُ اللهِ، لَأَنْ یَهْدِیَ اللهُ عَلَی یَدَیْكَ رَجُلاً خَیْرٌ لَكَ مِمّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ.»

۳. مرحوم علّامه سیّد محمّدحسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰) مفسّر، فلیسوف، متکلّم، اصولی، فقیه، عارف، اسلام‌شناس و از تأثیرگذارترین عالمان شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در سده‌ی ۱۴ قمری است. او مقدّمات را در تبریز خواند و پس از آن، در دوره‌ی ده‌ساله‌ی حضور خود در حوزه‌ی نجف، از بزرگانی هم‌چون آیت‌الله سیّد محمّدحسین نائینی، آیت‌الله محمّدحسین غروی‌نائینی (کمپانی) و آیت‌الله

و هوش سرشار، لقب «علّامه» را از سوی استادان و دیگرطلّاب دریافت کرد.

تدوین رساله‌ی توضیح‌المسائل به زبان فارسی

در سال ۱۳۳۰ و هنگامی که ایشان ۳۷ ساله بود، به این‌نکته توجّه کرد که عموم مردم، رساله‌های عملیّه‌ی مراجع تقلید را -که آن‌زمان، غالباً به زبان عربی نوشته می‌شد- نمی‌فهمند و نمی‌توانند با وظایف شرعی خود به‌درستی آشنا شوند. این‌دغدغه او را به فکر ترجمه و ساده‌سازی رساله انداخت. با تعطیل کردن درس‌ها و کارهای دیگر به‌مدّت دوسال، به این‌کار مشغول شد و قبل از چاپ، آن را به افراد مختلف داد تا از بیان روان و ساده‌فهم بودن آن، مطمئن شود. در نهایت، پس از تأیید مرحوم آقای بروجردی، این‌رساله چاپ شد؛ بدون آن‌که مرحوم علّامه اسمی از خود در متن یا روی جلد رساله درج کند.

مدّتی بعد، وی احساس کرد اگرچه این‌کار بسیار لازم بوده، ولی کفایت نمی‌کند؛ چون اگر افرادِ معتقد و دردمندِ دین و احکام الاهی در جامعه نباشند، نوشتن رساله نتیجه‌ی چندانی ندارد و بنابراین باید برای تربیت افراد، یک‌کار ریشه‌ای و بنیانی کرد. در آن‌زمان، متأسّفانه عموم مدارس وضع عجیبی داشتند و چیزی که اصلاً مطرح نبود، تربیت دینی و اخلاقی بود. کم‌کم فکر تأسیس مدرسه‌ای به سبک مدارس جدید آن‌روزگار، در ذهن او نقش بست تا در کنار آموزش علوم روز، به تربیت دینی دانش‌آموزان هم به‌صورت جدّی توجّه شود و اسباب هدایت و نجات و نهایتاً سعادت آنان در زندگی ابدی فراهم گردد.

سیّد حسین بادکوبه‌ای کسب فیض کرد. پس از آن به تبریز و در نهایت، به قم نقل مکان کرد. او نویسنده‌ی تفسیر **المیزان** و کتاب‌های فلسفی **بدایة الحکمة** و **نهایة الحکمة** و **اصول فلسفه و روش رئالیسم** است. از شاگردان وی می‌توان به افرادی چون شهید مرتضی مطهّری و شهید سیّد محمّد بهشتی اشاره کرد.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

بازگشت به تهران و تأسیس دبیرستان علوی

نگرانی در مورد سرنوشت نسل شیعه و اهتمام به انسان‌سازی، ایشان را در سال ۱۳۳۴ به تهران برگرداند تا مقدّمات عملی شدن اندیشه‌ی بزرگش را فراهم کند. در همین‌ایّام، با مرحوم حاج‌مقدّس[۱] برخورد کرد که زهد و تقوا و آراستگی ایشان به فضایل معنوی زبان‌زد بود. فکر تأسیس مدرسه را با او درمیان‌گذاشت و ملاحظه کرد که ایشان هم از وضع موجود دینی و تربیتی مدارس، ناراضی است و به‌دنبال راه چاره‌ای می‌گردد. آن‌مرحوم به آقای علّامه پیشنهاد کرد برای مدرسه، امتیاز رسمی بگیرند و کار را به‌شکل قانونی و جدّی شروع کنند تا بتوانند مدرک رسمی بدهند. لازم به ذکر است که حمایت فکری و عملی آن‌مرحوم –که نفوذ معنوی زیادی درمیان متدیّنان داشت– تا پایان عمرِ پربهره‌اش مشوّق و پشتیبان مرحوم علّامه بود.

گرفتن امتیاز مدرسه با عنایت اهل‌بیت علیهم‌السلام و پی‌گیری فراوان حاج شیخ به نتیجه رسید. به‌موازات این‌کار و برای تأمین مکانی برای مدرسه، او به چهارنفر از بازاریان متدیّن مراجعه کرد و هرکدام ۲۵ هزارتومان پرداخت کردند. جالب آن‌که دونفر از آنان این مبلغ را قرض کردند! این‌کار پس از آن صورت گرفت که آقای علّامه گفته بود: «اگر پسرت سرطان بگیرد، آیا قرض می‌کنی یا نه؟! اهمیّت تربیت دینی ایتام آل محمّد علیهم‌السلام و نوجوانانی که دارند گم‌راه می‌شوند، از بیماری فرزند تو کم‌تر است؟!» آن‌ها نتوانسته بودند جوابی بدهند و مبلغ را با قرض فراهم کردند. ضمناً در آن‌روزگار، مردم نمی‌دانستند مدرسه چه برکاتی دارد و افراد خیّر برای ساخت مسجد، حسینیّه و بیمارستان

۱. مرحوم حاج شیخ میرزا هادی تهرانی معروف به حاج مقدّس (۱۳۲۰-۱۳۷۷ ق) از شاگردان مرحوم حاج شیخ مرتضی زاهد است. وی از وعّاظ صاحب‌نفس و از روحانیان بااخلاص و اهل زهد تهران بود که در میان بازاریان متدیّن آن‌زمان، تأثیرگذاری بسیار داشت. آن‌مرحوم در تأسیس مدرسه‌ی علوی، یکی از هم‌فکران و پشتیبانان فکری و مالی مرحوم علّامه کرباسچیان به‌شمار می‌رفت.

دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

آمادگی بیش‌تری داشتند. این مطلب، اراده، پشتکار و باور آن مرحوم را در لزوم تربیت دینی نسل نوپای جامعه‌ی شیعی را بیش از پیش نشان می‌دهد. کسی که برای رفاه مادّیِ زندگی خود به احدی مراجعه نمی‌کرد تا چیزی قرض کند و همواره عزّت آزادگی را بر ذلّت خواستن ترجیح می‌داد، برای دین‌دار کردن فرزندان دیگران، چنین رفتار می‌کرد. به هرحال، با این ۱۰۰ هزارتومانی که جمع شد، خانه‌ای ۷۰۰ متری و قدیمی در خیابان ایران (عین‌الدّوله‌ی سابق) خریداری شد و به دبیرستان علوی اختصاص یافت.

مهم‌ترین دغدغه برای یک‌مدرسه، تأمین نیروی انسانی متعهّد و متخصّص است. یک‌روز که آقای علّامه در خیابان قدم می‌زد، با مرحوم استاد رضا روزبه برخورد کرد که برای تحصیل در دانشگاه به تهران آمده و در رشته‌ی فیزیک لیسانس گرفته بود. آن‌دو از گذشته (هنگام سفر آقای علّامه به زنجان) با هم سابقه‌ی آشنایی داشتند و آقای روزبه علاوه بر واجدیّت مراتب تقوا و صلاحیّت علمی، مدیر مدرسه‌ی بزرگی در زنجان بود. همین برخورد، مقدّمات هم‌کاری آن‌دو و مدیریّت استاد روزبه را در دبیرستان علوی فراهم کرد و با کمک ایشان، یکایک دبیران درس‌های مختلف، با دقّت فراوان انتخاب و به مجموعه اضافه شدند.

سرانجام پس از طیّ مراحل مختلف -که جز با الطاف الاهی و توسّل به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام میسّر نبود- در اوّل مهر ۱۳۳۵، دبیرستان علوی با کلاس هفتم و تعداد محدودی دانش‌آموز آغاز به کار کرد. در سال‌های ابتدایی، مدرسه مستخدم نداشت و آقای علّامه صبح خیلی‌زود به مدرسه می‌آمد و پیش از رسیدن بچّه‌ها، کلاس‌ها و حتّی دست‌شویی‌ها را تمیز می‌کرد و پس از آمدن آن‌ها، لباس رسمی می‌پوشید و به کلاس می‌رفت

فروشگاه تخصصی کتب دینی

یا دیگرتدارکات مربوط به مدرسه را پی‌گیری می‌کرد. پس از گذشت پنج‌سال و در سال ۱۳۴۰، دبستان علوی نیز تأسیس شد تا مسیر تربیت و تقویت جنبه‌های علمی و معنوی افراد، از سنین کودکی آغاز شود.

با همّت تجّار متدیّن و کمک استادان فن -که علّامه به‌شیرینی، دلشان را صید کرده بود و زیر چتر او گرد آمده بودند- به‌مرور... علوی گسترش یافت و مدرسه‌ای شد با مجهّزترین‌امکانات علمی، آموزشی و هم‌راه با پیشرفته‌ترین‌روش‌های تدریس در زمان خود. او در این‌راه، افرادی را به مدارس و محیط‌های آموزشی خارج از کشور می‌فرستاد تا از آخرین‌شیوه‌های آموزشی آگاه شوند و آن‌ها را به علوی عرضه کنند. به ابتکار او، تعطیلات تابستانی بچّه‌ها نیز رنگ آموختنی هم‌راه با نشاط و تفریح گرفت تا حلقه‌های به‌هم‌پیوسته‌ی تربیت، به‌سبب فاصله‌ی زمانی و دوری مکانیِ دانش‌آموزان، از هم نگسلد و تندباد فراموشی، بهار انس با آسمان معنویّت و دانش را به خزان بدل نکند. تشکیل جلسات مستمِر برای اولیای دانش‌آموزان نیز از نوآوری‌های او بود که هم زمینه و فضای رشد بچّه‌ها را مهیّاتر می‌کرد و هم به تحوّل روحی و معنوی اعضای خانواده منجر می‌شد.

در طول این‌سالیان، به مصداق: **روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای**، بیش از ۱۰۰ مدرسه در سراسر ایران به دست فارغ‌التّحصیلان علوی یا دوست‌داران مکتب علّامه و با الگوگیری از همان‌سبک، تأسیس شده که هریک مایه‌ی روشنی راه بر هزاران‌عزیزی است که پای در مسیر زندگی می‌گذارند. اگرچه او هیچ‌گاه خود، پای از علوی بیرون ننهاد و ضمن تشویق و راهنمایی دیگران، همواره ریشه را حفظ و تقویت کرد.

آن‌مرحوم در بیش از دو دهه‌ی آخر عمر، در محیط مدرسه حضور مستقیم

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

نداشت و از دور... به نظارت و هدایت اولیای امر می‌پرداخت. این‌سال‌ها، خانه‌ی او محلّ دیدار با شاگردان، مدیران مدارس و فرهنگیان علاقه‌مند بود که از راهنمایی‌ها و نکات تربیتی و معنوی او توشه برمی‌گرفتند.

### بیماری و فوت

علّامه در سال ۱۳۷۸، دچار بیماری سرطان شد؛ بیماری سختی که با وجود معالجات فراوان، در ۹ مرداد ۱۳۸۲، او را از میان ما برد و به جاودانگی پیوند داد. یکی از شاگردانش نوشته بود: «به دنیا و مافیهایش چشمی ندوخته بود تا بگویند: چشم از جهان فروبست و آخرت و جهانِ دیگر، آن‌چنان آمیخته‌ی لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌اش بود که نتوان گفت: به دار باقی شتافت!»

پس از مراسم تشییع باشکوه در تهران و قم، پیکر این‌رادمرد در قبرستان نو (حاج‌شیخ) و در جوار یار دیرین خود، مرحوم استاد رضا روزبه به خاک سپرده شد.

### دیگرجنبه‌های زندگی استاد

در طول دوره‌ی دبیرستان، یک‌ساعت کلاس هفتگیِ اخلاق توسّط خود استاد اداره می‌شد. عموم بچّه‌ها تمام هفته را منتظر ساعت درس شیرین اخلاق بودند. کلاس اخلاق او آمیزه‌ای بود از آیه، روایت، شعر، داستان، شوخی و خنده، مشارکت دانش‌آموزان و شیوه‌های بدیع آموزشی؛ امّا مهم‌تر از همه، اثری بود که بر روان آن‌ها می‌گذاشت و گاهی ساعت‌ها آنان را به فکر فرو می‌برد؛ برای نمونه، اهمّیّت‌دادن فارغ‌التّحصیلان علوی به حقّ‌النّاس به‌عنوان یک‌روش عملی یا اعتقاد ماندگار آنان به یک‌باور مانند بقای روح، زبان‌زد است.

او به گواهی اطرافیان و شاگردانش، روحانی عالم و عاملی بود که هرگز خود را مطرح نمی‌کرد. به بصیرت و فهم در دین توجّه بسیاری داشت و



دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

شیفته و مشوّق مطالعه بود. گنجینه‌ای از شعر، حکایت، خاطره، آیات و روایات در سینه داشت و با نهج‌البلاغه انس عجیبی داشت و از آن، بسیار بهره می‌گرفت. نمونه‌ی زهد و ساده‌زیستی، پشتکار و بلندهمّتی، تواضع و گذشت، پاکیزگی و نظم، نشاط و سرزندگی و آرامش و وقار و هم‌چنین بسیاری دیگر از ویژگی‌های والای انسانی بود. در کنار آن، به سلامت جسم، ورزش، مراعات بهداشت و تغذیه اهمّیّت فراوانی می‌داد. در سطرسطر کتاب‌های آن‌عزیز و خاطراتی که از دوست‌داران ایشان منتشر شده، می‌توان رایحه‌ی این مَلَکات را استشمام کرد.

حاج شیخ علی‌اصغر علّامه کرباسچیان را به‌حق، باید بنیان‌گذار تعلیم و تربیت نوین دینی در ایران دانست.[۱]

دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

۱. در تدوین زندگی‌نامه‌ی استاد علی‌اصغر کرباسچیان، از کتاب «یادنامه‌ی استاد علّامه کرباسچیان» استفاده شده است؛ ر.ک: **یادنامه‌ی استاد علّامه کرباسچیان، مجموعه‌ی مقالات به مناسبت بزرگ‌داشت پنجاهمین سال تأسیس مدرسه‌ی علوی**؛ مرکز تدوین و نشر آثار علّامه کرباسچیان؛ تهران: آفاق، ۱۳۸۶.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

# معلم راهنما

آشنایی با مرحوم استاد
رضا روزبه

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

## آشنایی با مرحوم استاد رضا روزبه

خانواده

استاد رضا روزبه در سال ۱۳۰۰ شمسی در شهر زنجان و در خانواده‌ای متدیّن و پاک‌سرشت متولّد شد. پدرش، کربلایی محمود، مردی خوش‌نام و پرهیزگار بود و به کار خیّاطی اشتغال داشت. جدّ پدری وی، حجّةالاسلام آقاشیخ احمد از روحانیان محترم و مورد اعتماد اهالی زنجان و مادر او نیز فرزند حاج سیّد تقی معراجی، از تاجران اهل صَلاح و تقوا بود. وی دو عمو به نام‌های آقامیرزامحمّد و شیخ‌جواد داشت. آقامیرزامحمّد با زبان فرانسه و ریاضیّات تا حدّی آشنایی داشت و روزبه در نوجوانی، مقدّمات این دو دانش را نزد او آموخت. عموی دیگر او، شیخ‌جواد زنجانی، پس از تحصیل مقدّمات علوم دینی در زنجان، به عراق رفت و مراتب علوم حوزوی را در حوزه‌ی نجف گذراند. شیخ‌جواد باور استواری به تعلیم و تربیت نوجوانان داشت و در اداره‌ی مدرسه‌ی جعفری در بغداد و مدرسه‌ی اخوّت در کاظمین –که برای تحصیل



دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

ایرانیان مقیم در آن‌جا تأسیس شده بود- هم‌کاری می‌کرد. شخصیّت دینی، علمی و اجتماعی شیخ‌جواد در خانواده‌ی پدری روزبه، از همه بارزتر بود. روزبه در سنین کودکی در سفری به عتبات عراق، با این‌عمو ملاقات کرد و می‌توان حدس زد اعتقاد به تربیت نسل جوان را از او به یادگار گرفته باشد. ضمناً از شباهت کلّی میان مسیر زندگی شیخ‌جواد و روزبه، می‌توان حدس زد که وی برای برادرزاده‌ی خود، الگوی شایسته‌ای بوده است.

**تحصیلات مدرسه‌ای و دینی**

وی در سال ۱۳۱۱، تحصیلات ابتدایی را در دبستان توفیق زنجان -که به همّت مرحوم حاج علی‌اکبر توفیقی در سال ۱۲۹۹ تأسیس شده بود- پشت سر گذاشت. در سال ۱۳۱۴ و پس از اتمام دوره‌ی اوّل متوسّطه در دبیرستان پهلوی زنجان، هم‌زمان با تحصیل، در دبستان توفیق معلّم شد و به تدریس ریاضی، ادبیّات فارسی و عربی پرداخت (تا ۱۳۱۹). در سال ۱۳۱۷، دوره‌ی

دوم دبیرستان را با موفّقیّت گذراند و هم‌زمان به تحصیل علوم دینی پرداخت و مقدّمات و سطح را نزد استادان و فقهای زنجان فراگرفت.

**تدریس و مدیریّت در دبیرستان توفیق**

رضا روزبه از سال ۱۳۱۹ در دبیرستان توفیق به تدریس پرداخت. با حمله‌ی متّفقین در شهریور ۱۳۲۰ به ایران، اوضاع سیاسی دگرگون شد و آذربایجان و زنجان چندسالی دست‌خوشِ ناآرامی‌های ناشی از تجزیه‌طلبی فرقه‌ی دموکرات گردید. روزبه که به‌عنوان معلّمی جوان، دانشمند و متّقی شناخته شده بود، هم در برابر تبلیغات ضدّمذهبی دوران پهلوی اوّل و هم در برابر تبلیغات ضدّمذهبی فرقه‌ی دموکرات در مدارس و جامعه، به تبلیغ و تبیین اعتقادات و معارف دینی می‌پرداخت. عوامل فرقه‌ی دموکرات در سال ۱۳۲۴، علی‌اکبر توفیقی، مؤسّس و مدیر مدرسه‌ی توفیق را دست‌گیر و شبانه تیرباران کردند. روزبه نیز به همراه مرحوم توفیقی دستگیر شده بود؛ اما به‌علّت جوانی، او را آزاد کردند. به هرحال، مدیریّت آن‌مدرسه از آن پس، بر عهده‌ی روزبه قرار گرفت و او با ذکاوتی عالمانه و برنامه‌ای استوار از عهده‌ی این امر به‌خوبی برآمد.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

حادثه‌ای که مسیر زندگی روزبه را تغییر داد، آشنایی وی با روحانی پرشور، اهل عمل و دانشمندی به‌نام حاج‌شیخ علی‌اصغر کرباسچیان (معروف به علّامه) بود. آغاز این آشنایی به ۱۳۲۸ و سفر علّامه به زنجان بازمی‌گردد. این‌آشنایی و دیدار در تعطیلات تابستان ۱۳۲۹ که علّامه بار دیگر به زنجان سفر کرده بود، تجدید و تقویت گردید و سبب شد تا در سالیان بعد، زمینه‌ی هم‌کاری و هم‌راهی این‌دومرد الاهی فراهم شود.

روزبه در ۱۳۳۰ برای تحصیل در رشته‌ی فیزیک دانشکده‌ی علوم دانشگاه تهران و نیز دانش‌سرای عالی، راهی تهران شد. او در زمان دانشجویی،

اقامت و تحصیل در تهران

مردی جاافتاده و باتجربه و حدّاقل ده‌سال از دیگر دانشجویان مسن‌تر بود و به‌اعتبار سنّ و شخصیّت علمی و معنوی خود، در کلاس‌های درس دانشگاه مورد توجّه و احترام دانشجویان و استادان بود. وی به‌صورت هم‌زمان، در دبیرستان بهجت‌آباد و تخت‌جمشید مشغول به تدریس شد.

او پس از اخذ درجه‌ی لیسانس فیزیک در سال ۱۳۳۴، به مطالعات خود در همین‌رشته برای اخذ درجه‌ی فوق‌لیسانس ادامه داد و در نهایت در ۱۳۳۸، با تقدیم رساله‌ی «مطالعه در آثار میدان الکتریکی و رادیاسیون و گاز اُزن روی موجودات زنده» این‌دوره را با موفّقیّت در دانشگاه تهران به پایان برد. روزبه از نخستین‌فارغ‌التّحصیلان دوره‌ی فوق‌لیسانس فیزیک در ایران بود.

مدیریّت دبیرستان علوی

یک‌دیدار غیرمنتظره در سال ۱۳۳۴ با علّامه کرباسچیان، زمینه‌ی هم‌کاری دائمی آن‌دو را فراهم کرد. علّامه که با تشخیص وظیفه‌ی تأسیس مدرسه‌ای اسلامی از قم به تهران آمده بود، در این‌دیدار، فکر تأسیس مدرسه را با روزبه مطرح کرد و روزبه بی‌درنگ... آمادگی خود را برای مدیریّت آن‌مدرسه اعلام کرد. با پشتیبانی جمعی از روحانیان و تجّار، در مهر ۱۳۳۵، در ساختمانی قدیمی در خیابان ایران (عین‌الدّوله‌ی سابق)، دبیرستان علوی تأسیس شد و کار خود را با مدیریّت رسمی روزبه آغاز کرد؛ در حالی‌که علی‌اصغر کرباسچیان نیز دوشادوش او مسئولیّت تأمین هزینه‌ها و جلب حمایت علما و نیکوکاران و جذب هم‌کاران مناسبِ این‌محیط آموزشی و بسیاری دیگر از امور تربیتی مدرسه را برعهده داشت. این‌دبیرستان را باید نقطه‌ی عطفی در تاریخ تعلیم و تربیت دینی و جدید ایران به‌حساب آورد.

مدرسه‌ی علوی، میدان خدمت وسیع‌تری با چشم‌اندازی گسترده‌تر و روشن‌تر در اختیار روزبه قرار داد و از آن پس، وی هفده‌سال پایانی عمرِ

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

پنجاه‌ودوساله‌ی خود را با هدف تربیت نسلی باایمان و دانشمند، در این‌دبیرستان سپری کرد. او برای رسیدن به این‌هدف، حتّی فرصت تحصیل در مراکز مهمّ علمی اروپا و آمریکا را نادیده گرفت. برای او با دانش و استعدادی که داشت، امکان سفر به خارج از کشور و استفاده از بورس تحصیلی برای نیل به درجه‌ی دکتری و کسب مقامات دانشگاهی، به‌راحتی وجود داشت؛ امّا او راه و هدف خود را مهم‌تر می‌دانست و مسیر خود را تغییر نداد.

در این‌سال‌ها، روزبه همه‌ی تجربه‌های معلّمی و دانش وسیع و عمیق خود را در فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، ریاضیّات، معارف اسلامی، ادبیّات فارسی و عربی، در کنار مهارت‌ها و تخصّص‌های تعلیم و تربیت که از استادانی مانند محمّدباقر هوشیار[1] در دانش‌سرای عالی آموخته بود، برای اداره‌ی دبیرستان علوی و تربیت صدهاتن از دانش‌آموزان متدیّن و بااستعداد آن‌مدرسه به‌کار گرفت. او در همین‌سال‌ها، در تهران ازدواج کرد. حاصل این‌ازدواج، دوپسر و یک‌دختر بود. او هنگام اقامت در تهران، با مرحوم علّامه سیّد محمّدحسین طباطبایی و آثار و افکار او انس و شناخت بیش‌تری پیدا کرد. گویا روزبه گاهی در جلسات هفتگی مرحوم طباطبایی که در تهران برگزار می‌شد، شرکت داشته و به‌علاوه، مباحث تفسیری ایشان را در تفسیر المیزان با علاقه پی‌گیری می‌کرده است.

۱. شادروان محمّدباقر هوشیار (۱۲۸۳-۱۳۳۶) پژوهشگر حوزه‌ی علوم تربیتی و فلسفه و از بنیان‌گذاران رشته‌ی علوم تربیتی در ایران است. او در ۱۷ سالگی به آلمان رفت و در مدرسه‌ی عالی کشاورزی برلن تحصیل کرد. سپس به ایران بازگشت و مجدّد به آلمان اعزام شد و در دانشکده‌ی ادبیّات برلن و سپس در دانشگاه توبین‌گن و دانشگاه مونیخ، در رشته‌ی علوم تربیتی به تحصیل پرداخت. او پس از کسب گواهی‌نامه‌ی روان‌شناسی نظری، آموزش و پرورش و روان‌شناسی علمی از دانشگاه مونیخ، موفّق به اخذ دکتری علوم تربیتی شد. او پس از اتمام تحصیلات، به تهران آمد و در دانش‌سرای عالی و دانشکده‌ی ادبیّات و علوم انسانی و... به تدریس پرداخت.

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتاب دینی

**بیماری و فوت**

روزبه در زمستان ۱۳۴۷، دچار بیماری سرطان شد. خبر بیماری او برای آشنایان و دوستانش سنگین بود. او با توصیه و تأکید پزشکان و متعاقب آن، حکم شرعی مرجع تقلیدش، مرحوم آیت‌الله سیّد محمّدهادی میلانی[1]، با بدرقه‌ای کم‌نظیر... برای درمان بیماری در بهار ۱۳۴۸، به انگلستان سفر کرد و پس از درمان‌های ضروری، به ایران بازگشت تا معالجات را در داخل کشور ادامه دهد. برخورد وی با بیماری سرطان، برخوردی خاص بود. او پس از ابتلا به این‌بیماری، کوتاه بودن فرصت و وجوب تلاش بیش‌تر را دریافته بود و بنابراین، در پنج‌سالی که مبتلا بود، نه‌تنها از کار و تلاش بازنماند، بلکه بر حجم فعّالیّت‌هایش افزود و علاوه بر کارهای جاری دبیرستان، اقداماتی دیگر را نیز آغاز کرد. در شهریور ۱۳۵۲، پنج‌سال پس از اوّلین‌سفر درمانی، بار دیگر راهی انگلستان شد و در همان‌جا، نشانه‌های پایان عمر پرتلاش خود را دریافت و وصیّت‌نامه‌ای کوتاه و گویا نوشت. او بلافاصله پس از بازگشت به تهران، به تدریس در دبیرستان علوی ادامه داد؛ ولی این‌تدریس کم‌تر از دوهفته ادامه یافت. روزبه در ۲۱ آبان ۱۳۵۲ درگذشت و پس از مراسم تشییع باشکوه در تهران و قم، در قبرستان نو (حاج‌شیخ) به خاک سپرده شد.

**جنبه‌های مختلف زندگی استاد**

مهم‌ترین جنبه‌ی شخصیّت روزبه که باید آن را رکن اصلی حیات فکری و معنوی او و محور همه‌ی حرکت‌های وی در زندگی دانست، اعتقاد به خدا و ایمان به پیامبر اکرم ﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام و تقوا و تعبّد مثال‌زدنی اوست. او در

۱. مرحوم آیت‌الله سیّد محمّدهادی میلانی (۱۲۷۳-۱۳۵۴) بیش‌تر عمر خود را در عراق گذارند و در آن‌جا از درس علمایی چون آیات عظام شیخ‌الشّریعه‌ی اصفهانی، آقا ضیاءالدّین عراقی و میرزا محمّدحسین نائینی بهره برد. وی از سال ۱۳۳۲، در مشهد ساکن شد. از آثاری مهمّ او می‌توان به **محاضرات فی الفقه الإمامیّة** و **قادتنا کیف نعرفهم** اشاره کرد. وی در تأسیس مدارس علمیّه از جمله مدرسه‌ی حقّانی نقش داشت. با حضوری وی در مشهد، حوزه‌ی علمیّه‌ی این‌شهر رونق گرفت.

نظر و عمل و گفتار و کردار، مسلمانی درست‌اعتقاد بود. روزبه چنان نبود که معلومات و معارف مذهبی را آموخته و آن‌ها را در ذهن خود به‌صورتی مجزّا، در کنار علوم طبیعی و ریاضی جدید انباشته باشد؛ بلکه وی مبتنی بر جهان‌بینیِ توحیدی، حقایق تشریعی و تکوینی را یک‌جا آیات الاهی می‌دانست و با آگاهی بیش‌تر به سازوکار و خواصّ اشیا و موجودات طبیعی، جلوه‌های حکمت و قدرت الاهی را در آفرینش مشاهده می‌کرد و در اعتقاد خود به خداوند و احاطه‌ی قیّومی او بر عالم خلقت، راسخ‌تر می‌شد. او نگاه توحیدی و فلسفی و علمی به طبیعت را با هم آشتی داده بود. روزبه با زندگی و شخصیّت فکری و علمیِ خود نشان داد که می‌توان در دنیای «جدید» زندگی کرد و در عین حال، عمیقاً دین‌دار و مسلمان بود. هنگامی که به نماز می‌ایستاد، چنان حالی داشت که گویی خود را در محضر خدای باعظمت احساس می‌کند. در رعایت حقوق دیگران، به‌ویژه حقّ النّاس و استفاده از بیت‌المال و ادای حقوق مالیِ شرعی، فوق‌العاده دقیق و سخت‌گیر بود.

روزبه از نظر اخلاقی آیتی از تقوا و حُسن خلق بود. او در عین حال که بسیار جدّی و حتّی در بعضی مواقع سخت‌گیر بود، مردی مهربان و ملایم و متواضع و خوش‌صحبت و در زهد و ساده‌زیستی، کم‌نظیر بود. لباس او پاکیزه امّا ساده و به‌دور از هرگونه آرایش و تکلّف بود و هیچ‌نشانی از تجمّل در خانه و زندگی و پوشش و خوراک او دیده نمی‌شد. غذای او، غالباً ساده و مختصر و محدود به نان و ماست و امثال آن بود و بر این‌سیره‌ی خود در مقام مدیر مدرسه، بدون اظهار صریح، تأکید داشت. دانش‌آموزان و نیز کارکنان مدرسه‌ی علوی از سطوح مختلف اجتماعی و معیشتی گرد آمده بودند و روزبه بر آن بود که در رفتار شخصی و نحوه‌ی زیست، فروتر از همگان باشد. با آن‌که برای او امکان

برخورداری از مزایای مادّی فراهم شده بود، جز حقوق رسمی آموزش و پرورش که بخشی از همان را هم برای رسیدگی مالی به دیگران هزینه می‌کرد، دریافت نمی‌کرد. او هیچ‌گاه درباره‌ی خود سخنی که حاکی از لاف و خودستایی و غرور باشد، به زبان نمی‌آورد. روزبه مدیری فوق‌العاده‌پرکار و بسیارمنظّم و باانضباط بود. انضباط او در عمل، همانند انضباط او در فکر، مثال‌زدنی بود. او به استادان خود، اعمّ از روحانی و غیرروحانی، احترام می‌گذاشت و از آنان با تکریم یاد می‌کرد.

تلاش روزبه در تهران، در عرصه‌ی وسیع تعلیم و تربیت، به‌کار اصلی و رسمی وی در دبیرستان علوی محدود نمی‌شد؛ بلکه علاوه بر آن، در آن سال‌ها، بخشی از وقت خود را صرف آموزش‌هایی می‌کرد که در اصطلاحِ علوم تربیتی، به آن «آموزش غیررسمی» اطلاق می‌شود. یکی از این آموزش‌ها، تعلیم علوم جدید به گروهی از روحانیان مستعدّ و جوانِ حوزه‌ی علمیّه‌ی قم بود که در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی، دوران طلبگی خود را می‌گذراندند. به ابتکار علّامه کرباسچیان، در تابستان ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸، گروهی از طّلاب جوانِ حوزه‌ی علمیّه‌ی قم، به تهران دعوت شدند و در یک دوره‌ی فشرده‌ی سه‌ماهه، هرروز از شش صبح تا شش بعدازظهر، دروس زمین‌شناسی، فیزیک، فیزیولوژی، اقتصاد و زبان انگلیسی و چندجلسه فلسفه‌ی اسلامی را فراگرفتند.

فعّالیّت سودمند دیگری که روزبه در سال‌های پایانی عمر خود انجام داد، برنامه‌ریزی آموزش‌های اسلامی برای عدّه‌ای از بانوان جوانِ دارای تحصیلات دانشگاهی بود. توجه به تعلیم و تربیت نوین برای بانوان متدیّن، مخصوصاً پس از سال ۱۳۴۲، قوّت گرفت. در ذهن بسیاری از مصلحان دینی، ازجمله

روزبه، این اعتقاد وجود داشت که تنها به‌مددِ همسران و مادرانِ آگاه می‌توان نسلی شایسته تربیت کرد. در مسیر همین‌فعّالیّت، فکر تأسیس مدارس اسلامی نمونه برای دختران قوّت گرفت و روزبه، ضمن تشویق شاگردانش به تأسیس مدرسه، همه‌ی تجربه و دانش خود را در اختیار کسانی قرار داد که می‌توانستند برای گرفتن امتیاز آن‌مدارس اقدام کنند. این‌گونه بود که به همّت و تشویق او، مدرسه‌ی روشنگر تأسیس شد.[۱]

او از سایر ظرفیّت‌های جامعه برای تعلیم و تربیت دینی و تقویت اعتقادات عامّه‌ی مردم و نیز تقویت امکانات نیروهای مذهبی غافل نبود. وی مناسبات گسترده‌ای با مجامع و محافل دینی زنجانیان مقیم تهران داشت و سال‌های طولانی... در هیئت حسینی زنجانی‌ها، اقامه‌ی نماز جماعت و تفسیر قرآن و آموزش تجوید و بیان احکام شرعی را برعهده داشت.

درباره‌ی منش و نگرش رضا روزبه، در مقام معلّمی صاحب‌سبک و انسانی متّقی، شاگردان و علاقه‌مندان او و نیز کتاب‌ها و مقالات مختلفی تألیف کرده‌اند. روزبه را باید از پیشگامان و بنیان‌گذاران تعلیم و تربیت نوین دینی در ایران دانست.[۲]

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱. برای آگاهی از تاریخچه‌ی تأسیس مدرسه‌ی روشنگر ر.ک: **تأسیس مدرسه‌ی روشنگر به روایت فریده حدّادیان**؛ تهیّه: مؤسّسه‌ی مطالعات تعالی نسل (متن)، تهران: نشر بهشت، ۱۳۹۷.

۲. در تدوین زندگی‌نامه‌ی استاد رضا روزبه، از مقاله و کتاب زیر استفاده شده است:
«**روزبه، رضا، مدرّس فیزیک و از بنیان‌گذاران تعلیم و تربیت نوین اسلامی در ایران و نخستین مدیر دبیرستان علوی**» در دانش‌نامه‌ی جهان اسلام؛ غلام‌علی حدّادعادل؛ جلد بیستم (چاپ‌نشده).
**از تو آموختیم**؛ حسن تاجری؛ تهران: آفاق، سوم، ۱۳۸۵.

# معلّم راهنما

## چارچوب تربیت دینی در نظام مدرسه

۱

دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

# ۱ چارچوب تربیت دینی در نظام مدرسه

پیش‌درامد

**ابطحی[1]: من مطالبی را به‌عنوان مقدّمه و زمینه عرض می‌کنم و بعد وارد موضوع اصلی می‌شویم. تجربه‌ی موجود در مکتب تربیتی‌ای که آقای علّامه مؤسّس آن بود، امروز به یک‌دانش فاخر تبدیل شده است که شاخه‌ها و شئون مختلفی دارد. هدف اصلی این‌مکتب «تربیت دینی کودکان و نوجوانان جامعه‌ی شیعی» است که البتّه در کنار آن، فواید بسیاری هم حاصل شده است. این‌مکتب در حدّ شأنش دیده و شناخته نشده است تا بتواند قابلیّت عرضه و آموزش قوی‌تری پیدا کند؛ به‌ویژه که امروزه و در تحوّلاتی که با آن مواجه‌ایم، در میدان تربیت دینی، رقبای متعدّدی وارد شده‌اند و مطالبی را به نام تربیت دینی، ادّعا و عرضه می‌کنند.**

۱. سیّد عبدالحمید ابطحی (متولّد ۱۳۴۵) فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ۲۳ دبیرستان علوی و دارای مدرک کارشناسی‌ارشد فلسفه‌ی علم و دکتری فلسفه‌ی دین است. وی از سال ۱۳۷۰ تا کنون، در تأسیس و اداره‌ی مجتمع **راه هدایت** زاهدان مشغول به فعّالیّت است و بخشی از وقت خود را به پژوهش‌های مرتبط با توسعه‌ی الگوی مدارس اسلامی (در مؤسّسه‌ی متن) می‌پردازد.

بنابراین، ما نیاز داریم این مکتب و پشتوانه‌های قوی آن و همین‌طور تجارب بیش از نیم‌قرن پس از آن را مدوّن و بیان کنیم تا تفاوت‌ها آشکار شود. به این ترتیب، هم علاقه‌مندان راحت‌تر می‌توانند شناخت درست و دقیقی از این مکتب پیدا کنند و هم مدّعیان نمی‌توانند این تجربه را استحاله و به‌گونه‌ای دیگر عرضه کنند.
به همین منظور، مؤسّسه‌ی متن در این حیطه وارد شده و برای ارائه‌ی تصویر درستی از این مکتب، بِنا و تأکید دارد مطالب را از سرچشمه بردارد؛ یعنی از طریق افرادی که سال‌ها با آن زندگی کرده‌اند و شاکله‌ی وجودی‌شان، کار تربیتی بوده و با بنیان‌گذاران آن (آقایان علّامه و روزبه) حشر و نشر داشته‌اند. گفت‌وگو با این افراد در قالب مصاحبه و سپس ارائه‌ی نوشتاری آن، در مقایسه با مقاله‌ی صرفاً محتوایی، مخاطب را بهتر با فضا آشنا می‌کند و او را قدم به قدم... از فراز و نشیب‌های بحث، عبور می‌دهد.
یکی از دوستان به نکته‌ی جالبی اشاره می‌کرد و می‌گفت: حرف‌های عادّی‌ای را که آدم‌های قدیمی می‌زنند خیلی دست‌کاری نکنید؛ چرا که خودش سند است!

**یکی‌دیگر از کارهایی که در این‌مؤسّسه تدوین و دنبال می‌شود، «فقه تربیتی» است. منظور ما از فقه تربیتی تعامل دوعنوان مهمّ فقه و تربیت است که در فضای مدرسه در هم تنیده‌اند و در عین حال، از هیچ‌کدام نمی‌توان صرف نظر کرد. تلقّی اوّلیّه‌ای که افراد از فقه دارند، این است که کار را سخت می‌کند؛ ولی اگر کارشناس تربیتی و فقیه با هم بحث کنند، بر اساس التزام به فقه و بدون قفل‌شدن نظام مدرسه، راه پیدا می‌شود. ما فهمیدیم که التزام به فقه نه‌تنها کار را سخت نمی‌کند؛ بلکه وقتی به بحث‌های پیچیده‌ی تربیتی می‌رسیم، از طریق ملاک‌هایی، راه را باز می‌کند و انعطاف دارد.**

برداشت ما این است که آقای علّامه در زندگی شخصی و تمام مراحل تأسیس مدرسه براساس موازین فقهی و شرعی عمل می‌کردند.

گاهی خلاقیّت‌ها یا انجام‌دادن وظایف در تحمّل دشواری‌هایی بوده که اصل قصّه را نگه‌داشته است. هنر این است که آن‌اَصالت‌ها حفظ شود؛ نه این‌که به‌سرعت از آن عبور کنیم؛ مثلاً کسی در استخر افتاده و دارد غرق می‌شود؛ می‌گویند: نامحرم هم می‌تواند او را نجات دهد؛ امّا ممکن است راه‌حل‌های دیگری هم وجود داشته باشد. آقای علّامه زیر بار کاری رفت که دیگران نکرده بودند و البتّه سخت هم بود. نگفت: ما مدارس اسلامی نداریم و بچّه‌هایمان دارند بی‌سواد می‌شوند... پس بروید در همین‌مدارس موجود درس بخوانید؛ بلکه محیطی ایجاد کرد که هم متکفّل درس‌آموزی فرزندان شیعه شود و هم از تن‌دادن به موارد خلاف شرع رایج در مدارس آن‌زمان، پرهیز کند. البتّه این‌کار به فداکاری و ازخودگذشتگی فراوانی نیاز داشت که فعلاً مجال بیان آن نیست.

شرح این‌هجران و این‌خون جگر
این‌زمان... بگذار تا وقت دگر

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

**ابطحی: تلاشمان این است که به واقعیّت‌ها و تجارب زیسته‌ی موجود در مدرسه‌ی علوی تکیه کنیم؛ نه این‌که عدّه‌ای دور میزی بنشینند و صرفاً نظر بدهند. محصول این‌کارها باید به واقعیّت معطوف باشد و تأیید و پشتیبانی کسانی را داشته باشد که این‌راه‌ها را به‌صورت عملی رفته‌اند؛ وگرنه آرام‌آرام به‌سوی نظریّه‌پردازی در ابرها می‌رویم! لذا تلقّی ما این است که اگر بتوانیم از کسانی که این‌تجربه‌ها را دارند، بهره‌مند شویم، می‌توانیم این‌راه را برویم؛ وگرنه به یک‌مؤسّسه‌ی مطالعاتی تبدیل می‌شویم که محصولاتش عملیّاتی و کاربردی نیست.**

**پیرامون همین‌موضوع، یکی از محورهای مهمّی که توجّهمان را جلب کرده، الگوی تربیت از طریق معلّم‌راهنماست که شاه‌کار مدرسه‌ی علوی است و به‌تدریج... در دل این‌مؤسّسه روییده و بارور شده است. شناخت و معرّفی صحیح این‌موضوع یکی از کارهای خیلی‌مهمّی است که روی زمین مانده است. ما در این‌باب، مطالعاتی را شروع کردیم و جالب‌ترین و جامع‌ترین‌تجربه‌ای که به آن برخوردیم، تجربه‌ی انجمن مشاوران مدرسه‌ی آمریکاست. دیدن کتابی با عنوان «چارچوبی برای برنامه‌های مشاوره‌ی مدرسه»[1] اعتماد به نفس زیادی به ما داد و فهمیدیم که الگوی موجود خودمان بسیار قوی است. لذا بیش‌تر مصمّم شدیم که روی این‌موضوع کار کنیم تا این‌الگو شناخته و عرضه شود. امروز می‌خواهیم این‌موضوع را بررسی کنیم و به همین‌منظور، در خدمت شماییم تا در مورد یکی از موضوعات مهمّ این‌مکتب، گفت‌وگو کنیم. این‌موضوع «جوهر معلّم‌راهنمایی در مدرسه‌ی علوی و تربیت دینی از طریق آن» است که در طول بحث، ابعاد مختلف آن‌روشن می‌شود.**

قبل از پرداختن به موضوع تربیت دینی از طریق معلّم‌راهنما، ضروری است ابتدا به موضوع دیگری بپردازیم. مدرسه‌ی علوی در سال‌های ابتدایی

---

۱. **چارچوبی برای برنامه‌های مشاوره‌ی مدرسه** (الگوی ملّی ASCA)؛ ترجمه: محمّد ضیایی‌مؤیّد و ابوالفضل فیروزمنش؛ تهران: رسا، ۱۳۹۵ش.

دیبوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

تأسیس، اصلاً معلّم‌راهنما به معنای امروزی نداشت؛ ولی در عین حال، کارش را انجام می‌داد.

سبک آقای علّامه در مراعات توانمندی در کار تربیتی

شما یک‌وقت مقدّماتی را مفروض می‌گیرید و می‌گویید: در این‌شرایط، چه کار کنیم؟ مثلاً می‌خواهیم یک‌شهر را اداره کنیم که صدالبتّه ضروریّات و لوازمی دارد. در این‌وضعیّت و با توجّه به موقعیّت‌ها، قطعاً مواردی به حالت اضطرار می‌رسد که باید بر اساس اصول و ضوابط خاصّ خودش، تصمیم گرفت. این یک‌راه است؛ یک‌راه دیگر -که به نظر من، آقای علّامه رفتند- غیر از این است. آن‌مرحوم تشخیص داد: من می‌توانم در حوزه‌ی تربیت دینی کار کنم. مسلّماً پیش از آن، دریافته بود که اوّلاً، این‌راه درست است و ثانیاً، توان آن را دارد که در محدوده‌ی احکام و دستورات اوّلیّه‌ی دین... قدم بردارد.

اجازه بدهید کمی توضیح دهم. در دین، احکام و قیودی مشخّص داریم که در وضع عادی، برقرارند و به آن‌ها احکام اوّلیّه می‌گویند؛ مانند این‌که خوردن مردار حرام است؛ امّا گاهی اوضاع دیگری رخ می‌دهد که به اضطرار منتهی می‌شود. در این‌فرض، احکام دیگری جاری می‌شود که به آن‌ها احکام ثانویّه می‌گویند. مانند این‌که فردی از شدّت گرسنگی در حال مرگ است. در این‌حالت، می‌تواند -به‌مقداری که از مرگ نجات پیدا می‌کند- از مردار تغذیه کند. این‌کار نه‌تنها حرام نیست، بلکه واجب هم می‌شود.[۱]

برخی استفتائات برای نشان‌دادن حالت اضطرار و عمل به حکم ثانویّه، شمشیر دولبه است و اساساً سرعت در استفتاکردن خود مسئله‌ای است. گاه -چون حوصله نداریم دنبال راه‌حل‌های دیگر بگردیم- شرایط ثابت و خاصّی

۱. البتّه این‌بحث در حوزه‌ی فقه و کاملاً تخصّصی است. این‌جا در حدّی که به موضوع مربوط است، مطرح شد.



دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

را برای مرجع می‌گوییم و نظر می‌خواهیم. چه‌بسا پیش از این‌که به بن‌بست بخوریم، خیلی راه داریم.

به بحث خودمان برگردیم. یک‌وقت می‌گویند: دین اوّلاً برای ساکنان خشکی و روی زمین آمده است؛ نه این‌که فرض شود همه دارند در آب غرق می‌شوند... و حالا، مطابق ضوابط فقهی، چه کاری باید کرد؟ قرار نیست زیرشان آب بست تا در معرض غرق‌شدن قرار بگیرند و آن‌وقت به‌اضطرار تصمیم گرفت! حرف آقای علّامه این بود که: اگر من بخواهم همین‌احکام اوّلیّه‌ی دین را رعایت کنم، تا کجا می‌توانم پیش بروم و چه مقدار می‌توانم کار کنم؟ در چه فضایی... و با چندنفر؟ ضمن این‌که بر آن بود که هم روشن‌فکریِ بی‌پایه و هم تقدّس‌مآبیِ بی‌مبنا، هردو بد است؛ یعنی اضافه و کم‌کردن در دین، هردو خارج از دین است. ممکن است با این‌اساس، افراد محدودی مخاطب واقع شوند. این بدان‌معنا نیست که او نسبت به عموم جامعه غافل است و جامعه‌گرایی بلد نیست. ممکن است همه را بلد باشد؛ امّا در عین حال، هر کسی راه خویش را می‌رود. اگر بخواهیم حلال و حرام دین رعایت شود و به همین‌احکام موجود توضیح‌المسائل عمل کنیم (نه نانوشته‌های آن‌که باید یکی‌یکی... با استفتا و اَحیاناً در شرایط اضطرار، حل شود) چه کاری می‌توان کرد؟ به عبارت دیگر، آیا ما می‌توانیم قایق‌هایی درست کنیم که در این‌اقیانوس‌های موّاج دوران غیبت، سرنشینان هرچند کم‌شمار خود را به ساحل امن برسانند؟ به نظر من، **حرف آقای علّامه و آقای روزبه این بود که برای حفظ اساس کار، آن‌قدر بار برداریم که بشود این‌امور شرعی را رعایت کرد و به خلوص دین لطمه نزد.** به همین‌خاطر بود که هرخانواده‌ای را نمی‌پذیرفتند. ظاهر امر این است که مثلاً یک معتاد

را نمی‌شود وارد یک‌مجموعه‌ی سالم کرد؛ امّا مطلبِ مهم‌تر این است که ما خود می‌دانیم دستورات شرع طوری نیست که عموم افراد بِنا داشته باشند به آن عمل کنند. افراد محدودی هستند که واقعاً جهت‌گیری‌های زندگی خود را براساس مبانی شرعی تنظیم می‌کنند. این‌طور نیست که دین بخواهد مطابق ذائقه‌ی همگان پیتزا درست کند و فقط کارگر کم دارد! مثلاً شما یک‌وقت می‌خواهید تغذیه را به سبک آقای دکتر داروییان[۱] بگویید. اغلب می‌گویند: دوست نداریم. با پرسش‌نامه هم می‌فهمیم نتایج خوب نیست؛ امّا آیا صرف این‌نتایج می‌تواند بر کار ما مهر بطلان بزند؟ پرسش‌نامه و نظرسنجی -که این‌روزها خیلی هم رایج است- شمشیر دولبه است. از یک‌طرف، خیلی بد است و از طرف دیگر، خیلی خوب. این‌که به‌تنهایی مبنای تصمیم‌گیری باشد، صحیح نیست؛ ولی در عین حال، وضعیّت موجود را به‌خوبی برایمان تشریح می‌کند.

از بحث دور نشویم. غرض آقای علّامه و روزبه این بود که ما تا جایی که می‌توانیم... پا دراز کنیم؛ تا آن‌جا را که می‌شود... ببینیم و سرک بکشیم. من این‌جور استنباط می‌کردم که ایشان یک‌وقتی خود را طوری می‌دید که حتّی با معاونش هم نمی‌تواند کار را تمام کند و خودش مستقیماً باید بالای سر کار باشد. این‌مسئله‌ی خیلی‌مهمّی است. ما در مدیریّت امروزی، فوراً به ذهنمان می‌رسد که دومدیر قوی بگذاریم... و درست هم هست؛ امّا تولید یک‌چیزهایی به زمان زیادی نیاز دارد. مثال بزنم: شما می‌دانید آقای علّامه

۱. مرحوم دکتر عبّاس داروییان از داروسازان نامی و صاحب‌نظر در رشته‌ی تغذیه بود که براساس سلامت جسم و روح، دستورات غذایی می‌داد و صدالبتّه به مذاق برخی دانش‌آموزان خوش نمی‌آمد! آن‌فقید با مؤسّسه‌ی علوی هم‌کاری داشت.

دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

خیلی روی ورزش و محیط اردو تأکید داشت؛ یعنی واقعاً آن را مثل آب و هوا می‌دانست. چه‌قدر ایشان برای این‌کار، نفَس می‌زد و در آن‌وقت، خیلی‌ها هم می‌خندیدند که: به جای این‌که بچّه‌ها را ببریم اردو، مسجد می‌سازیم! عین همین استدلال‌ها می‌شد.

یک‌روز، ایشان بالأخره موفّق شدند چندتایی را پیدا کنند و پول جمع کردند برای اردوگاه...؛ امّا وقتی همه‌چیز آماده شد، آقای علّامه منصرف شد. چرا؟ فرمود: هرچه فکر کردم، دیدم کسی را نداریم که آن‌جا را اداره کند. اگر یک‌مجموعه را درست کنیم، چه کسی را بالای سرش بگذاریم؟ من خودم نمی‌توانم بروم و جای‌گزین مناسبی هم سراغ ندارم. مربّی شنا دارم؛ امّا کافی نیست. نه‌تنها کسی را ندارم که تربیتم را با او تکمیل کنم، بلکه نگران‌ام که آن‌جا حفره‌ای بشود برای هزاران مشکل! مثلاً می‌گویم: بعد از ظهرها بچّه‌ها وقتشان یک‌جوری پر شود تا جلوی سینماها نروند؛ حالا خودمان همه را جمع کنیم و به باغی بفرستیم. چه کسی می‌خواهد آن‌جا باشد و هدایت و مراقبت کند؟

نمی‌خواهم الآن زود جمع‌بندی کنم؛ می‌خواهم بگویم نگاه ایشان این بود. اگر کسی غیر از این ارائه کند، حدّاقل، ادّعای من این است که اشتباه می‌کند. مانعی هم ندارد که هرکس نظرش را بگوید؛ امّا اگر شما می‌خواهید واقعیّتِ آن‌زمان را بدانید، همین است که عرض کردم. یک‌وقت آدم می‌خواهد ببیند زمان کوروش هخامنشی چگونه بوده است؛ آن‌گاه این‌لوح کوروش موجود و مشهور، ارزش دارد؛ ولی اگر کسی بگوید: کوروش قاعدتاً آن‌جوری بوده و احتمالاً این‌جوری و چه‌بسا... چیزی به دست نمی‌دهد.

به هرصورت، غرضم این بود که آقای علّامه یک‌اصل داشت که: **من**

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

**تربیت براساس رعایت حدّاکثری احکام اوّلیّه**

**تا حدّ توان، بر اساس حفظ اوّلیّات (و نه ثانویّات!) عمل می‌کنم.** این خیلی‌مهمّ است که آدم نگوید: اوّلی و ثانوی که تفاوتی ندارد؛ آن‌جوری نشد (براساس اوّلیّات) این‌جوری (براساس ثانویّات) عمل می‌کنیم. واقعاً هم به لحاظ فقهی و در وقت ناچاری، از یک‌نظر عیب ندارد و راه باز است؛ ولی به این‌معنا نیست که عمداً خود را به اضطرار بیندازیم؛ مثلاً همان‌طور که گفتم، آب را باز کنیم روی مردم و وقتی دارند خفه می‌شوند، بگوییم: در این‌حالت اضطرار، عمل به حکم ثانویّه عیبی ندارد!

آقای علّامه در تربیت، این‌گونه عمل نمی‌کرد. لذا شروع کار مدرسه و آن‌روزی که صحبت چنددانش‌آموز و یک‌کلاس شد، پایه‌هایش این‌ها بود. دقّت بفرمایید که گاهی فقط دید تربیتی ملاک است (به این‌معنا که مثلاً تربیت آرام‌آرام... اتّفاق می‌افتد)؛ یک‌وقت بحث بر سر این است که ما یک‌چیزهایی در این‌محتوای تربیتمان هست که اصلاً بُرد آن در جامعه کوتاه است و تعداد مخاطبان زیادی ندارد. شما یک‌چیزی می‌خواهید بگویید که بقیّه دهانشان باز می‌ماند و تعجّب می‌کنند. برای این‌کار، باید بگردید و چهارتا خانواده‌ی خاص پیدا کنید که حاضر باشند بچّه‌هایشان را بیاورند.[۱] من فکر می‌کنم این‌جاها باید سرعت را کم کرد و ایستاد و قدری دقیق‌تر نگاه کرد؛ چرا که ریخت و شکل کارهای مختلف در یک‌حوزه، براساس نظر بانیان آن، فرق می‌کند. به نظر من، امروز در برخی مجموعه‌های ما، این‌فکر مرده است که ببینند آن‌موقع وضعیّت چگونه بوده و محدوده‌ی کار چه‌طور...

فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱. دکتر کمال خرّازی (از فارغ‌التّحصیلان دوره‌ی ۲ مدرسه‌ی علوی و وزیر اسبق امور خارجه) نقل می‌کرد که پدرشان -تا زمانی که مدرسه‌ی علوی تأسیس نشده بود- او و برادر بزرگ‌ترش را به مدرسه نفرستاد. (رحیمیان)

و امروز بازوی خودشان را هم بسنجند و ببینند حالا در این‌موقعیّت، اصلاً چه‌قدر می‌شود بار برداشت!

مرحوم آقای علّامه گاهی در مورد توسعه‌ی ساختمان مدرسه هم حرف داشت؛ یعنی این نبود که هرچه بیش‌تر شد، بهتر. لذا اگر ما مبنا را بر این بگذاریم، آن‌وقت یک‌جور دیگر به معلّمِ‌راهنمایی می‌رسیم؛ ولی اگر بگوییم: ما می‌خواهیم مانند انبوه‌سازی مسکن عمل کنیم؛ ۲۰۰ معلّم‌راهنما می‌خواهیم و آگهی می‌دهیم؛ این‌قدر مصاحبه می‌کنیم تا به نتیجه برسیم و بودجه هم داریم، خیلی راحت‌تر است و خیلی‌ها هم برای آدم کف می‌زنند؛ امّا آن‌یکی نه.

یادم هست که تا آخر عمرشان هم، مسائل تربیتی ایشان مورد تمسخر عدّه‌ای بود که: آقا! این همه نیرو آوردید که چی؟! قدری بیش‌تر دانش‌آموز بگیرید! **این خیلی‌مهمّ است که آن‌قدر پایمان را دراز کنیم که مرتکب حرام نشویم.** اگر این‌جوری باشد، در مورد معلّمِ‌راهنمایی حرف‌های دیگران را می‌شنویم؛ اگر نه، گرفتار اشتراک لفظ می‌شویم و به قول مشهور «اشتراک لفظ، دائم رهزن است.»[1]

**چگونگی محدود نگه‌داشتن تربیت به اوّلیّات دینی**

**ابطحی: در ورود به کار مدرسه، برای آقای علّامه هیچ‌ضرورتی پیش نیامد که به ثانویّات هم رجوع کند؟ یعنی آن‌قدر پایش را دراز کرد که به هیچ‌حکم ثانوی در مسائل تربیتی برخورد نکرد؟ اگر تن‌داد، شاخص و ملاک آن چیست؟ یعنی اگر ما چه کار کنیم، اسمش این است که پایمان را به اندازه‌ی گلیم خویش دراز کرده‌ایم؟**

---

۱. اشتراک لفظ، دائم رهزن است — اشتراک گبر و مؤمن در تن است
جسم‌ها چون کوزه‌های بسته‌سر — تا که در هر کوزه چِبْوَد، آن نگر!
کوزه‌ی آن‌تن پـــر از آب حیات — کوزه‌ی این‌تن پر از زهـــر ممات
گر به مظروفش نظر داری، شه‌ای — ور به ظرفش بنگری، تو گم‌ره‌ای

**اصلاً می‌شد به آقای علّامه گفت: بهتر نبود که شما پنج‌نفر طلبه را می‌گرفتید و در حجره، با آن‌ها کار می‌کردید؟ چرا مدرسه زدید؟ آقای علّامه بالأخره با چه معیاری، مرز را تشخیص می‌داد؟ شما می‌فرمایید که اگر می‌خواهید تربیت دینی بکنید، التزام و تعهّد به اوّلیّات خیلی‌مهمّ است و اگر یک‌جوری شرایطی فراهم کنیم که وارد ثانویّات شویم، عملاً خود تربیت آرام‌آرام مضمحل می‌شود. به نظر می‌آید که ما باید این‌مرز را بشناسیم و در تصمیم‌گیری دخالت دهیم. سؤال این است که: معیار چیست؟ ضمناً در خود اوّلیّات هم بحث است. گاهی می‌گوییم: منظور ما از اوّلیّات یعنی حرام و واجب. مرز ما این می‌شود. ممکن است یک‌سری مستحبّات و مکروهات را نادیده بگیریم که در زندگی عرفی متشرّعان، رایج است و خیلی هم به آن، مقیّدند. آن‌ها مهم نیست؛ مهم واجبات و محرّمات است. ما از آن‌ها عدول نکنیم. حالا ببینیم چه‌قدر می‌شود مدرسه را توسعه داد و چه‌قدر آدم جمع کنیم. آیا منظور از اوّلیّات همین است؟... یا نه، دانستن این‌مطلب در این‌که ما محدوده را چه‌قدر بگیریم و چه‌قدر کار را توسعه بدهیم، مؤثّراست؟ در کاری که الآن می‌کنیم، چه‌قدر سخت بگیریم؟ با همین نیروهایی که الآن هستند، کار کنیم یا نه؟ در عین حال، می‌بینیم که او تلاش کرد تا مجموعه‌ای از افراد مقیّد و متعهّد را با یک‌ویژگی‌های اضافه، دور خود جمع کند تا برای آن‌محیط و اهدافش، کارامد باشند. عرض من این است که مرز را کجا تشخیص بدهیم یا چه چارچوب فکری برایش پیدا کنیم که بگوییم: «اگر جلوتر از آن برویم، گرفتار ثانویّات می‌شویم»؟**

فکر می‌کنم روح این‌بحث‌ها خیلی‌مهمّ است و باید آن را درک کرد. آقای علّامه می‌گفت: عموم افراد آقای روزبه را دیوانه می‌دانستند؛ امّا وقتی او را در قبر گذاشتیم، همان‌ها گفتند: خوشا به حالش! یعنی آن‌روزی که آقای روزبه در مدرسه مشغول بود، بِنا به منطق آن‌روزگار، کار درستی نمی‌کرد؛ چرا که از تحصیلات خارج از کشور دست کشید؛ سراغ تدریس دانشگاهی نرفت؛ با آن‌که از ایشان خواستند و او هم توانایی این‌کار را داشت و... منتها دیدگاه